

اجوبه مسائل ميرزا ابوالحسن رضوی

از: حکیم سبزواری

بسم الله الرحمن الرحيم

سألني السيد الوجيه العالم النبيه الفقيه ابن الفقيه والذي هو سِرّ
ايه والبارع الوارع المؤتمن آقاميرزا ابوالحسن^۱ ضاعف الله تأييده و
وفرّ تمجيده، ابن مجتهد الزمان وفقه الدوران، مروج الدين المصطفوي
آقا ميرزا محمد الرضوي اعلى الله مقامه؛ عن عدة مسائل بعثها الى من
مراحل الأغتياب مستدعياً لتحرير الجواب و اني لضيق مجالي و ان لم
اكن لتحريرها في مندوحة؛ لكن حّداني عليه جودة تلك القريحة و بعد
غوره و حسن طوره فلم يرض نفسي بابداء المعذرة فتبادرت اليه بحسب
المقدرة فانه ان لم يسعد الحال للتفصيل فالجواب بالأجمال غير ناء عن
إتاء بالجميل اذ «الميسور لا يسقط بالمعسور» فلنقبل على اهداء سطور
مستمداً من نورالنور بهر نوره .

سؤال (۱)

«دليلی که حکماء بر وجود نفس ذکر کرده اند، که حرکت از
لوازم نفس است و سکون از لوازم جسم؛ شبهه ای در مقام می رود که

کسی بگوید: این دلیل استقراء است و استقراء مفید مظنه است؛ علاوه منقوض است بحرکت آتش و سپهر».

جواب :

باید دانست که حرکتی که از مواد این برهان است حرکت برانهاج مختلفه است نه حرکت بر وتیره واحده که شأن طبیعت است که : «الطبیعة هی المبدء الأول للحركة والسكون الذاتیین» و انحاء حرکت که گفتیم مانند حرکت علویّه و سفلیّه و جنوبیّه و شمالیّه و شرقیه و غربیه و سریعه و بطیئه اینهاست حرکت اینیّه ۲ .

و همچنین حرکت وضعیّه چون حرکت اهل وجد مانند حرکت سپهر و مانند حرکت عابد از قیام تا انبطاح که بر این دو موضوع اوضاع گوناگون وارد شود نه چون درخت که بیک وضع مرهون است و صورت دلیل، کاری باستقراء ندارد بلکه قیاس اقترانی است بر هیئت «شکل اول» .

هكذا انسان طبیعی حرکات گوناگون دارد و هرچه حرکات گوناگون دارد صاحب نفس است .

اما صغری ظاهر است و اما کبری زیرا که مبرهن است که متحرك ناگزیر است از محرك که غیر خود متحرك باشد چه فاعل و قابل و مفید و مستفید (وبفارسی دارا و نادار) یکی نتوانند بود .

پس مبدء حرکتی اینجا هست و آن نتواند که طبیعت باشد که از آن جنبشهای گوناگون نیاید و بر وتیره واحده جنبش دهد چون طبیعت آتش که همیشه جسم خود را بیالا حرکت دهد و همچنین در هوا چنانکه مشاهده است در زق منفوخ که در غور آب نماند و خود را بیالا رساند و طبیعت ثقیل مطلق که زمین است و ثقیل مضاف که آب است بر وتیره واحده، جسم خود را بمرکز حرکت دهند، اگر بقسربالا برده شوند و هرگز آنها بصوب مرکز میل نکنند و اینها بجانب محیط و نتواند که مبدء این حرکات آدم خاکی عقول مفارقه در ذات و فعل از ماده باشند بتقریب جلالت و برائت آنها از مباشرت حرکات و آنها تامّاتند و حالت منتظره ندارند و استکمال بر آنها روا نیست و مبادی این حرکات مکمل و مستکملند چه جای آنکه مطلب که اثبات مبدء دیگری سوای قوی و طبایع باشد ثابت شود.

پس باقی ماند که مبدء این حرکات بارادات گوناگون نفس باشد که واسطه است میان قوی و طبایع که مقارنات ماده اند و میان عالم عقول که مفارقات از ماده اند و جمیع مبادی جنود مبدء المبادی بلکه مظاهر قدرت اویند و سپهر مورد نقض نیست چه مبدء حرکت آن هم نفس است حکما برای آن نفوس منطبعه و نفس کلیّه قائلند لیکن نه از راه انحاء حرکات در هریک چه حرکت هریک بر وتیره واحده است

بلکه از راههای دیگر که ذکر آنها بطول می‌انجامد و در رساله هدایه الطالبین^۳ وجوهی ذکر کرده‌ایم اگر بخواهید نظر کنید .

سؤال (۴)

آنکه حضرت هرمس^۴ الهرامسه (علی نبینا و علیه السلام) در رساله ينبوع الحیوة استدلال می‌فرماید بر وجود نفس که جنبش سپهر را یافتیم که ماده‌های عالم را بر چهار اصل بخشید و آن آتش است و هوا و آب و زمین و این چهار اصل را در جنبش و خاصیت اعتبار کردم دیدم که بطبع جنبش می‌کردند جنبش بی‌خبری و مردگی نه جنبش خرد و زندگی و نیز یافتیم چیزهایی که از این اصول بودند زنده و گویا و خردمند در شگفت ماندم که چیزهای مرده و نادان چگونه اصل چیزهای زنده بیدار باشند پس گفتم مگر این ماده‌های مرده آمیخته شوند و تنی گردند از ایشان حیاتی و عقلی حادث می‌گردد و لکن راست نبُود در عقل که مرده با مرده بیامیزد از ایشان زنده زاید و جهلها با هم آمیزند و علمی و عقلی حاصل گردد تا ضرورت مرا بدان آورد که گفتم آن چیز زنده دانا نه از ماده این عالم است اعنی جهان کون و فساد بلکه چیزی غریب فرود آمده است باو و باز گردیده از آنکه محال است که مرگ چشمه زندگی بود یا جهل معدن و مسکن عقل. الی آخره پس می‌شود که مشککی بر این برهان

تشکیک نماید که لازم نیست که معطی شیء واجد آن شیء بوده باشد؛ چه معطی صور و کیفیات از قبیل الوان و طعوم و روایح فاقد اینهاست که شیرین کننده لازم نیست که خود شیرین باشد و سرخ کننده خود سرخ باشد و همچنین در سایر اشیاء .

دیگر آنکه: دلیلی که بر بقای نفس بعد از موت ذکر کرده عموم دارد و فرقی نیست میان نفوس حیوانیّه و نباتیّه پس وجه تخصیص بنفس ناطقه چیست؟ و حال اینکه معلوم نیست که کسی از حکما قائل باشد به بقای نفوس حیوانیه و نباتیه بعد از موت .

جواب :

هرمس که اورا والدالحکما گویند ادريس «عليه السلام» است که اسم شریف ادريس از درس مشتق است و برهانش محکم است چنانکه شمه ای معلوم شد و آنچه فرموده که: «ونیز یافتم چیزهائی که از این اصول بودند زنده و گویا»، اشارتست بارجاع باصل که چنانکه مجردات از عالم امرند ابدان مادیّه از عالم خلقند «الا له الامر والخلق» تاهویدا شود که ابدان بالذات موتی و غواسق و جهله اند الا بالعرض و حیات و نور و علم از صقع دیگر است و مبتدئین حکمت طبیعی گویند که : «کل کائن کائناً ما کان؛ مرکب من العناصر الأربعة» و دانستن این مسئله از حکمت سفلی ثمرات و غبطه عظمی دارد چه جای مسائل شامخه

حکمت اعلی چه باین دانسته شود که علم و خرد و معارف خودشناسی و خداشناسی و فرمان خدا شناسی چه فرمان شریعت و چه فرمان طریقت و درست کرداری از عناصر میته جاهله نیاید و اینها را نیست مگر تصحیح و قابلیت پس این بر، از آن بذراست .

بیت

غازیان، طفل خویش را پیوست تیغ چوبین از آن، دهند، بدست
 که چو آن طفل، مردم کار، شود تیغ چوبینش ذوالفقار، شود
 و در معرفت حقایق دو مقام است مقام «توحید الکثیر» و مقام
 «تکثیر الواحد» و مانحن فیه از مقام دوم است و این دو مقام مثل آنکه
 انسان طبیعی یکی است با کثرت و تخالف نوعی در اجزای بسیطه
 اصلیه از: عظم و عصب و رباط و شریان و ورید و مانند
 اینها و غیر اصلیه از لحم و شحم و سمین و غیر اینها و اجزای مرکبه
 مثل سر و دست و پا و مانند اینها و کثرت افرادی هریک مثل آنکه
 عظم بعدد حروف رحم است و عضلات پانصد است و بر این قیاس کن
 آنچه علمای تشریح در سایر اعضا گفته اند و مثل آنکه انسان ملکوتی
 که نفس است یکی است با کثرت مراتب از نباتیه و حیوانیه و نطقیه
 قدسیه تا کلیه الهیه و با کثرت وجوه و قوای هریک که تمام قوی و
 طبایع متشکله و در هوالم جماد و نبات و حیوان و غیرها در انسان

متراکمند و وجوه عقول از عقل عملی و عقل نظری و عقل بسیط بالفعل و عقل مستفاد و عقل فعال و غیره در انسان کامل منطویند و با این کثرات همه را رباط واحدی و اصل محفوظ بسیط فارذی است که: «لا انفصام لها» به؛ وهو کل القوی والمبادی وجميع العقلیات والفعلیات التي دونه .

لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد و او روح امری است بلکه روح الله است «ونفخت فیہ من روحی» و اگر کسی یکشخص را دو شخص بداند منکر بدیهی خواهد بود بلکه اگر تشنه لقای او باشد مجال التفات بکثرت از حیثیت کثرت ندارد و نظر او در تشتت و تفرقه نیفتد اینست مثالی از تکثیر الواحد و توحید الکثیر و همچنین است سخن در انسان کبیر و غیره «ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة»^۶ پس چون تکثیر واحد نمایی و عناصر این زندگان با خرد بیدار؛ خاصه بیداران خدا و خوابناکان دنیا را فقط و «بشرط لا» بینی و عادل و «معطی کل ذی حق حقّه» باشی دانی که خرد و دانش و کنش و روش از چیزی دیگر فرود آمده بلکه چون عناصر را یا اخلاط و اعضا را که ماده قریبه اند به تنهایی و بشرط لا بگیری و ارواح که از عالم امرند بحق راجع نمایی مقابری بینی و حشمتکده و مهدی نگری ظلمتکده و منادی شوی که «یا نور المستوحشین»^۷ فی

الظلم» و مناجی گردی که «یا مونس^۱ عند وحشتی اغثنی بفضلک و آنسنی بنورک» و حیرت عظیم دست دهد ترا از یافتن دانش و فرهنگ و حکمت و کیاست و خرد که از وادی مقدس است در میان خاک و آب و نحو آن که از این کاخ متدنس است و باین ترانه مترنم شوی که:

جزو، کل شد، چون، فروشد، جان بجسم

کس نسازد زین عجایب تر، طلسم

خاک و جان پاک باهم یار شد

آدمی اعجوبه اسرار شد

و از اینجا است که عارف تن هارا گورستان و جان‌هایی که مستولی

است برایشان طبیعت و لوازم عالم کیان مردگان شمرده گوید:

هین که اسرافیل وقتند، اولیا

مردم را ز ایشان حیاتست و نما

جان‌های مرده، اندر گور تن

بر جهد، ز آوازشان، اندر کفن

گوید این آواز، ز آواها جداست

زنده کردن، کار آواز خداست

ما بمردیم و بکلی کاستیم

بانگ حق آمد، همه برخاستیم

بلکه تن‌های تنها، نارند ذات لهب و ظل ذی‌ثلث شعب از جهت درازی و پهنی و ستبری بتفرقه و غیبت خود از خود مشوب و بقوة هیولانی که عدمی است محفوف و بعدم قرار و سیلان زمانی مملو و همچنین است آنچه را باینها و در اینهاست تعلق و فشو .

و آنچه تشکیک شده است که معطی تواند فاقد بود چون آفتاب که فواکه را شیرین و سرخ کند و کرباس گازر را سفید و وجه او را سیاه و نحو این و حال آنکه اینها را ندارد مدفوع است .

برجوع بمسأله جعل که وجود مجعول است نه ماهیت و وجود دهنده چگونه می‌شود که وجود نداشته باشد ؟.

ذاتِ نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
خشک ابری که بود زاب تهی ناید از وی صفت آب دهی

و خداوند متعال و دارای هر کمال که جاعل حقیقی هر وجودی است وجود بحت حقیقی است که آغاز هر وجودی و انجام هر بودی است و در موضع خود مبرهن است که ماهیت لایق ذات اقدس او نیست. و وجود ممکن مجعول است بالذات و ماهیت ممکنه مجعول بالعرض «قل کلّ یمعل علی شاکلته»^۹ بلکه بعض محققین مدعی بداهت است در اینکه معطی کمال فاقد او نیست .

دیگر آنکه ماهیات اگرچه مجعول بالذات نیستند در همه نشئات

به تبعیت وجودات برزات دارند و حق آنست که مدلولات الفاظ مفاهیم عامّه و قدر مشترك در میان مراتب است .

مثلاً قلم ما به یکتب خواه قصب باشد و خواه خشب و خواه حدید و خواه ذهب و خواه مصوره و خواه مخیله و خواه سروش و خواه نخستین خامه نگارنده نقوش و کتابت صوراست خواه خطوط و خواه صور کونیّه و نقوش قلبیه .

و لوح «مافیه یکتب» خواه تخته و سنگ و کاغذ و خواه رقّ منشور هیولی و جان و خیرد .

پس گوییم: قهر حقیقتی است از حقایق در انسان طبیعی غلیان خون است در قلب، و اسوداد وجه و انتفاخ عروق و ضربان شریان و در انسان ملکوتی که نفس است حالتی است وجدانیّه که داعی است او را بر اراده انتقام از مقهور بدون آن صفات جسمانیّه و در واحد قهار قاهریت و باهریت نور او است بر کل انوار مجرده و انوار حسیّه و احاطه وجود او است بر کل وجودات «و هو القاهر فوق عباده»^{۱۰} و بوجهی چون قاهریت نور شمس است در نهار کل انوار ثابت و سیار در قوس النهار که در ظهور و اظهار آنها در شمار نیایند و ملک نور پاشی و سرور بخشی مختص بشمس است و استخلاف در انسان طبیعی تصرف مولده او است بقوة مفصله و محصله در فضل هضم رابع تا ماده

شخصی دیگر شود از همان نوع و در انسان ملکوتی که نفس است متشبه ساختن او است نفس دیگر را بخود زیرا که نفس جوهری است قاهر شبیه بنار و در حق استخلاف عقل کل است که متّصف بصفات الله است کما ورد: «تخلّقوا باخلاق الله» و محبت در انسان طبیعی شوق او است بقوه شوقیه بمشتهیات حسیّه و در نفس عشق او است بکمال و در مافوق عشق است بمافوق و محبت است بمجردات اعلی و محبت خود بخود .

و نطق در انسان طبیعی معلوم است و در انسان نفسی درک کلیات است و تنطق بکلمات نفسیه است و در حق ، انشاء کلمات تامّات و حروف عالیات که عقول کلیّه و نفوس لاهوتیه و لفظیه است و براین قیاس باقی .

و آنچه در سؤال آورده که دلیلی که بر بقای نفس بعد از موت ذکر کرده عموم دارد نه چنین است چه دلیلی بر بقا در کلام هرمس که سائل نقل فرموده نیست و دلیل بر اصل وجود نفس است و کلام در نفس ناطقه است چه حیات علمی مراد است که الناس موتی و اهل العلم احیاء پس حیات حیوان عجم چه خواهد بود و قرینه آنکه گویایی و خرد و عقل فرمود و حیوان صامت را عقل نیست بلی بقایی علی سبیل ذکر الأصول الموضوعه لا علی سبیل الاستدلال دانسته شد از قولش که چیزی

غریب فرود آمده و باز گردیده و اگر قدیم بالزمان بدانند او را باقی خواهد بود که «ما ثبت قدمه امتنع عدمه» و نفوس حیوانات عجم چه جای نباتات تجرد ندارند تا باقی باشند چه درک کلیات نکنند و مناط تجرد ادراک کلیات است و نحو آن چنانکه سلطان المتکلمین در تجرید فرماید: که: «النفس مجردة لتجرد عارضها» و ادله بقای نفس ناطقه^{۱۱} که حکما اقامه کرده اند هیچیک نفوس حیوانیه را نمیگیرد زیرا که مبتنی بر تجرد نفس ناطقه است و نفس حیوانیه تجرد ندارد ولیکن تجرد برزخی نه عقلانی از برای حیوانات تامّة القوی صاحبان وهم و خیال تام صدر المتألهین الشیرازی صاحب اسفار قائلست و بقای در عالم مثال قائل است و حشر تبعی نه استقلالی دارند و بنا بر قول بمثل افلاطونیه هر حیوان بعد از استکمال در نشأه طبیعیّه بمثل نوری خود پیوندد و باو محشور شود و در شرع انور حشر حیوانات آمده و قرآن مجید ناطق است که «واذا الوحوش حشرت»^{۱۲} و آن ادله یکی آنست که اشارت بآن شد و دوم آنکه انتفاء معلول بانتفاء علت او است هر یک از غلل اربع باشد و نفس چون مجرد است علت مادیّه و صوریه ندارد که بانتفای یکی یا هر دو منتفی شود و علت فاعلیّه او عین علت غائیّه او است و آن عقل فعّال باذن الله المتعال است و عقل فعال دائم است بدوام حق بلکه او قدرة الله است و باقی ببقاء الله تعالی .

وسوم: آنکه هر چه متجدد می شود حامل مجدد و حدوث می خواهد خواه متجدد کون شیء باشد یا فساد پس اگر فساد بر نفس متجدد شود حامل تجدیدی پیش از آن می خواهد چه هر چیز که در سلسله زمان حادث شود پیش از حدوث باید ممکن الحدوث باشد و الا ممتنع الحدوث خواهد بود و این امکان استعدادی شود پیش از حدوث باید ممکن الحدوث خواهد بود و این امکان استعدادی است که شدت و ضعف و قُرب و بُعد بمستعد له دارد و موضوعی می خواهد مانند هر مرکبی از کاینات فاسدات چون انسان طبیعی مشخص که حامل استعداد تکثون او نطفه و اخلاط است و حامل استعداد فساد او مواد جیفه است و نفس ناطقه چون مجرد است ماده و موضوعی ندارد و نتواند که حامل استعداد فساد نفس خود باشد، زیرا که هر موجودی بصدد استکمال است «اعطی کل شیء خلقه ثم هدی»^{۱۳} عنایت حق بهر موجودی عشق داده بحفظ آنچه از کمال و فعلیت گرفته و شوق داده تا طلب کند آنچه از کمال را فاقد است و استعداد فساد طلب تکوینی است مرآن را و نیز هر چه قابل مستعد چیزی است حامل مستعد له است بعد از تکثونش، و نفس با فساد خود جمع نشود مثل سایر اکوان، ولی در اکوانی که مادیّه هستند ماده آنها حامل کون و فساد آنهاست .

سؤال (۳)

«استدلال کرده اند بر وجود عقل بانتظام افعال وی و شبهه سابق در اینجا هم وارد است؛ علاوه آنکه بعضی افعال صادر می شود از حیوانات عجم و حال آنکه عالم بحقیقت آن افعال نیستند» .

جواب :

بلی متکلمون استدلال کرده اند بر آن مطلب بلکه باحکام و اتقان فعل استدلال کنند بر علم باری تعالی، چنانکه در تجرید^{۱۵} فرموده «والأحكام والتجرد و استناد کل شیء الیه دلایل العلم» . لیکن چون در افعال قوی و طبایع عذیمه الشعور چه جای حیوانات عجم هم احکام و اتقان است این دلیل خطابه است برای جمهور مستحسن است و نزد اشرافیّه افعال غریبه در حیوانات «عجم» از رب النوع است و در شرع مطهر بالهام ملک است «واوحی ربك الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا^{۱۶}» .

سؤال (۴)

ثبوت نبوت انبیاء و دلالت معجزه بر حقیقت ایشان آیا توقّف بر اثبات صانع دارد یا نه؟ اگر دارد چرا قرآن مشحون است بارسال انبیا بر کفار و منکر صانع و مذمت و توییح بر عدم ملاحظه معجزات . اگر گفته شود: که غرض انبیا نه اثبات حقیقت خود است بمعجزه

صرف؛ بلکه تذکر ایشان است به اثبات صانع اولاً و بحقیقت خود ثانیاً.

گوییم: این خلاف آن چیزی است که مستفاد می‌شود از ظواهر قرآن و اگر قسم ثانی است تمام نمی‌شود چه احتمال می‌رود که صدور خوارق عادات از شخصی خاص بمقتضای تأثیر کواکب یا خاصیت بعضی عقاقیر باشد.

جواب آنست که: معلوم است که ثبوت نبوت و دلالت معجزه بر آن توقف بر اثبات صانع دارد چه نبی فرستاده خدا است بخلق و چگونه رسالت بی وجود مرسِل صورت گیرد بلکه موقوفست بر اثبات کثیری از صفات او چون علم او و علم بجزئیات و قدرت او و عموم قدرت و ارادت و تکلم و نحو اینها چه علم باید تا از خلق و احوال خلق و احتیاج ایشان بسوی نبی در تمدن و غیر آن باخبر باشد و قدرت خواهد تا اظهار معجزه بر «یکد» صادق و عدم اظهار بر «یکد» کاذب نماید و باید ارادت خیر و نظام خیر داشته باشد و تکلم فرماید که «بعثتک الی الناس؛ و بلغ رسالتک الیه» ولیکن اثبات اینها وجوب شرعی ندارد مثل وجوب اعتقاد به نبوت چه دور لازم آید و چنانکه در کتب کلامیه است بلکه وجوب عقلی دارد مانند وجوب شکر منعم و وجوب معرفت او که وجوب توصلی است از باب وجوب مقدمه واجب مطلق.

پس بعد از آنکه اثبات مبدء و بعضی از صفات او بعقل شد و نبوت ثابت شد معارف تفضیلیه و کیفیت حصول معاملات عدلیه و آداب عملیه و مجازات معادیه و تحصیل اخلاق حسنه و بهیّه باید تلقی از نبی شود که قال النبی (ص): «بعثت لاتمم مکارم الأخلاق» و ذم و تویخ کفار بجهت تقاعد ایشانست در واجب عقلی و عدم امتثال ایشان اوامر رسول داخلی را که عقل است و از آنجمله امر بنظر در معجزه نبی و معلوم است که وجوب نظر در معجزه نبی اگر بقول نبی باشد دور و افحام نبی لازم آید و معجزات نبی بقوت ربانیه است نه قوت بشریه و نه خاصیت اوضاع سماویّه و نه خاصیت قوی و طبایع عنصریه باینکه تأثیرات سماویّه و قوای عنصریه هم بقدره الله است «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» و چون حسن و قبح اشیاء عقلیه است چنانکه مذهب حکما و امامیه و معتزله است و احکام خمسّه شرعیه کواشف عقلیه است در وجوب عقلی مذکور شك نیست .

سؤال (۵)

دانش و علم آخرت سوای مقدمه عمل؛ آیا خود ثمر و مطلوبیتی بالذات دارد یا نه؟ چه هرگاه مولایی باغی داشته باشد و از برای دخول آن باغ بجهت غلمان و وابستگان خود موعدی مقرر نماید و قبل از دخول امر نماید مردم را بتعلیم و تعلّم احوال آن باغ و طرق آن و

تحصيل نمودن علم بحقیقت دخول آن باغ و وعده بعذاب مرکسانی را که منکر آن باغ یا دخول آن باشند هرگاه یقیناً داخل آن باغ خواهند شد فرقی نخواهد کرد عقلاً بعد از دخول میان آنانکه شاک باشند در دخول یا موقن .

جواب :

علم آخرت سوای ثمره حیث بر عمل خود ثمره حلویست و ازاهم مطالب است چه او علم بوصول بغایات و علم بآخرالآخرین است و عین علم باول الاولین است «کما بدأکم تعودون» .

و بعض محققین حکما مباحث علم بغایات و علم بعلت غائیّه را افضل اجزاء حکمت دانسته اند و آخرت را که در شرع مطهر حشر و یوم الجزا و روز بروز لوازم اعمال و پاداش کردار گویند در حکمت وصول بغایات نیز گویند و گفته اند که «لکل شیء غایه؛ حتی ان للطبیاع غایات والقسر لایکون دائمیاً ولا اکثریاً و کل میسر لما خلق له» .

و قال الله تعالی: «افحسبتم انما خلقناکم عبثاً وانکم الینا لا ترجعون»^{۱۶} یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه^{۱۷}؛ ان الی ربک الرجعی^{۱۸} و ان الیه المنتهی» .

و اهم مطالب که خودشناسی و خداشناسی است مرجع علم آخرت است . در حدیث است که: «الصورة الانسانية^{۱۹} هی اکبر حجة الله علی

خلقه و هی‌الکتاب الذی کتبه بیده و هی مجموع صورالعالمین و هی المختصرة من اللوح المحفوظ و هی الشاهدة علی کل غایب و هی الصراط المستقیم الی کل خیر و هی الجسر الممدود بین الجنة والنار» .

و علم توحید که اصل علوم است^۱ اس و اساس علم آخرت است و علم آخرت را بنای بر آنست و چگونه مرجع علم آخرت خداشناسی و خودشناسی نباشد و حال آنکه آنچه پیش‌آید نفس را غایات ملکات او و تصویر اعمال او است و وصول بغایات بنحو اتصال حقیقی است چون عقل بالقوه که عقل بالفعل شود و عقل بالفعل بعقل فعال اتصال یابد چه وصول بغایات که بنحو اتصال و تحول نباشد وصول نخواهد بود و منفصلی، کمال منفصلی، نشود حتی در مرکبات صناعیه همین عالم علت غائیة سریر نفع و کمالی است عاید به نفس فاعل و مقرر است که علت غائیة بوجهی صورت معلول است چه تا جلوس سلطان بر سریر با قامت عدل و داد نشود صورت کمال نگرفته است و تا بیت‌الله بذكر الله معمور نگردد صورت حقیقیه پذیرفته است چنانکه صورت را هم با ماده نوع اتحادی است .

جواب دیگر آنکه: فحص و بحث از علم آخرت باید کرد تا کلام مخبر صادق در وعدها و وعیدها بر اشرف وجوه محتمله حمل شود و بانکار ضروری از ضروریات دین هم نیانجامد چه واضح است که شرط

مقدوریت، امکان است چه شریک باری مقدور نیست که نفی محض و بطلان صرف است مثل آنکه تناسخیه معاد جسمانی را بر تناسخ حمل میکنند و این محال است و طایفه‌ای از متفلسفه ثواب و عقاب روحانی قائلند مثل آنکه لقای حور و سکنای قصور را تمثیل از لقای مجردات و اتصال بعالم جبروت دانند و این قصور است و تعطیل در حق متوسطین در کمال چه مجازات آنها ادون از این مراتب است.

و طایفه دیگر بر تعلق بسماوات و نحو آن معاد جسمانی را حمل کردند و غیر اینها از اقاویل مزیه و در جزئیات معاد جسمانی بعضی از صوفیه عذاب را منقطع و طبع سمندری جایز میدانند با خلود در نار. و بعضی از متکلمین عذاب قبر را منقطع میدانند تا قیامت کبری. و بعضی بر نفس در صورت مثالی ثواب و عقاب را وارد میدانند. و بعضی وزن اعمال وزن دفاتر اعمال دانند و غیر اینها از خلاقیات. پس آدمی که خواهد محقق باشد نه مقلد و وجوه ممکنه و ممتنعه را تمیز دهد چه مخبر صادق بمتنع و وعد و وعید نفرماید باید بمعرفت تفصیلی پردازد خصوصاً کسانی که استعداد تحقیق دارند و شکوک و شبهاتی بگوش آنها خورده و تزلزلی دارند باید از الة شك و شبهه نمایند و علم کلام که رئیس العلوم الدینیّه است باید دید که «علم یقتدر معه علی اثبات العقاید الدینیّه بایراد الحجج و دفع الشبه» و عَرَفَ ایضاً

«بأنه العلم^{۲۰} بالعقاید الدینیّة عن ادلتها الیقینیّة» نظیر تعریف «الفقه علم» بالأحكام الشرعیة عن ادلتها التفصیلیّة».

بلی بسیاری از مردم را که استعداد ندارند در بسیاری از امور آخرت اعتقاد اجمالی کفایت کند که عقد قلبی داشته باشند و مرتکب اعمال صالحه و مجتنّب از سیئات باشند و در نظام عالم سلیم باشند . و از مثال باغ که سائل آورده چنین مستفاد می شود که دخول در جنت و نار بی لزوم عقلی است میان سعادت و دخول جنت و شقاوت بی توبه و دخول نار چنانکه مذهب اشاعره است که گویند : خدای تعالی اگر سعید را بدوزخ و شقی را به بهشت ببرد «لایسئل عما یفعل .» و ندانسته اند که وجود سعید بهشتی است حقیقی و وجود شقی دوزخی است تحقیقی و این فعل مانند انقلاب ماهیّت است و محال است و متعلق قدرت باید ممکن باشد .

گر زخاری خسته ای خود کشته ای و حریر قزدری خود رشته ای
در جانب لطف گوید :

گر زدست رفت ایثار زکات میشود آن جوی شیر، آب نبات
و در جانب قهر گوید :

گشته گران هریکی خواهی تو میدراند از عقب اعضای تو
و تجسم اعمال ضروری مذهب اثنا عشریّه است رضوان الله علیهم

و فی الحدیث «انما هی اعمالکم ترد الیکم» چه تکرر اعمال موجب ملکات شود و ملکاتی مستظل با ظلال مناسبه گردد و متصور بصور و اشباح موافقه چه هر معنایی را صورتی و هر حقیقتی را رقیقتی است پس هر ملکه روحی است برای صور اخرویّه مناسبه آن مانند ملکه حرص برای صور مور و ملکه اذیت برای صور مار و ملکه سرقت برای صور موش و قس علیها .

قال تعالی : «ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً ، انما یأکلون فی بطونهم ناراً»^{۲۱} چنانکه سنین رخا بقرات «سمان» را و سنین قحط بقرات «عجاف» را تعبیر است نار خوردن در روز بروز مال یتیم خوردن را تصویر است و قس علیه «فالناس نیام اذا ماتوا انتبهوا»^{۲۲} آنچه در این خواب می کنند و می بینند تعبیری دارد که در روز بیداری خواهند رسید .

سؤال (۶)

بعضی از علما ذکر کرده اند که چنانکه اجماع و تواتر درحسیات مفید علم است در عقلیات هم گاهی مفید علم می شود مثل اجماع بر حدوث عالم و سایر مسائل معلومه از اجماع ایشان .
آیا این سخن از برهانیات است یا خطایات ؟

جواب :

اجماع در مطالب برهانیّه مفید نیست چه مقدمات برهان باید عقلی محض باشد چه یقین صرف مطلوب از برهان است و مشهور است که «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» بلی مجمع علیه را در جدل که مؤلف از مقبولاتست و در خطابه که مؤلف از مضموناتست توان استعمال نمود و گاه میشود که علم و ظن بر کس مشتبه شود و چون تشکیک مشکک بیاید حال معلوم گردد و چگونه حدوث عالم باجماع که دلیل شرعی است توان ثابت کرد و حال اینکه حدوث عالم موقوف علیه اثبات صانع است پیش ملتیین چه مناط حاجت بعثت حدوث است پیش بعضی تنها و پیش بعضی با امکان و پیش بعضی امکان بشرط حدوث مناط حاجت است پس حدوث موقوف علیه ثبوت شرع است و حجیّت اجماع بمذهب امامیه باعتبار کشف از قول معصوم است پس بعد از اثبات صانع است و اثبات وجوب لطف بر او و اثبات عصمت و ادخلیّت عصمت در لطف و نحو ذلك پس چگونه بحدوث ثابت باجماع اثبات مبدء برهان توان کرد با آنکه اجماع در حدوث مطلق اعم از ذاتی و زمانی و دهری منعقد است .

پس حق آنست که باید حدوث عالم بادلّه عقلیه ثابت شود چنانکه بسیاری از متکلمین ثابت کرده اند و داعی در تحریرات خود تحقیق این

مطلب نموده است و خداوند حکیم در قرآن کریم مطالبه برهان نموده که «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»^{۲۳} و دلیل حکمت را که برهانست مقدم داشته که «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن»^{۲۴} و دلیل الموعظة و المجادلة برای عقل عملی و حفظ بیضه اسلام است و در تحقیق حقایق برهان معتبر است و مذمت ظن در قرآن مجید در این باب است ایمان را درجات است از تقلیدی و برهانی و عیانی و حقانی اگر دو مرتبه اخیره دست ندهد باری از برهانی نمیتوان گذشت پروانه می شنود که چراغی می باشد و هنوز در ظلمات است و پروانه ضوء آن را در دهلیز می بیند و پروانه دیگر خود چراغ را در بزم مشاهده میکند و پروانه دیگر ممسوس بنار می شود و همچنین است دانش و بینش و کنش نور .

سؤال (۷)

«طریقه کشف و شهود که علمای صوفیه ذکر کرده اند حقیقت دارد یا نه و آسان است یا مشکل و با وجود اختلاف در طریقه اهل کشف چگونه قطع بحقیقت کشف حاصل گردد باری بمضمون «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون»^{۲۵} و بمضمون «والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا»^{۲۶} و حدیث «ما اوجب الله علی الناس السؤال الا و اوجب قبل ذلك علی العلماء ان یجیبوهم عما یسئلون»، جسارت نموده در

حالت اضطراب احوال و تلاطم امواج هموم و غموم و تراکم افواج
پیشانی و افسردگی باین مختصر عریضه مصدع شد التماس آنست که
جواب را بزودی ارسال فرمایید قواعد سعادت دوجہانی مہدّ و اساس
روشندلی مؤید جان از خرد شاد و دل از ہر بند آزاد .

جواب :

کشف را اصل اصیلی است و آن معنوی است و صوری، معنوی
کشف علمی است کہ مطالب عالیہ خودشناسی و خداشناسی و فرداشناسی
بحسب رسیدہ شود یا بفکر موقن شود با زیادتی وضوح
و انکشاف کہ از مزاولت علوم حقیقیہ حاصل آید یا از غیر آن و از
برای عقل بالفعل تزلزل نماید تا حدی کہ علم الیقین بعین الیقین و حق
الیقین انجامد چنانکہ خداوند تبارک و تعالی مراتب یقین را درنار جاری
فرمودہ جایی فرمودہ: «کلا لتعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها
عین الیقین»^{۲۷} وحق الیقین را جایی دیگر از کتاب مجید فرماید کہ «و
تصلیة جحیم ان هذا لہو حق الیقین» و اگرچہ درنار عذاب ظلمانی فرمودہ
لیکن مسلک از ظلمانی و نار نورانی یکی است و ہر دو آیت نوراللہ اند.
پس مراتب معرفت نور خدا مانند مراتب معرفت نار است مثل آنکہ
کس نار ندیدہ باشد ولی شنیدہ باشد کہ موجودی می باشد کہ ہرچیز
را کہ باو میرسد متّصف بصفات خود می سازد بمثابہ ای کہ او را ناچیز

گرداند و هر شمع و چراغ که از آن مقتبس گردد چیزی از آن نکاهد و هر چه از او جدا شود و دورافتد بضد او باشد در طبع آن چون دود تیره است و در ظلمت خلیفه انوار علویه است که قدر برگ صنوبری از آن را در بزم گذارند همه را روشن دارد که الوان در آن بزم و اشکال بنور او هویدا گردند و کامرانی در آن بزم باو بانجام رسد و هر گوهر قیمتی را که در آن بزم گذارند اینگونه کارها از آنها نیاید بلکه در اضاءت و نضج و تعدیل و تسخین چنانکه شمس را خلافت کبری است نار را خلافت صغری است از حق تعالی «لا حول ولا قوة الا بالله» و آن موجود را نار و آذر و آتش و نحو اینها خوانند پس کسانی بمجرد تقلید اعتقاد بآن پیدا کنند و کسانی طالب او شوند و از دود یا اثری دیگر اعتقاد بآن کنند بمنزله کسانی که ایمان غیبی بخدا دادند بادلّه اتیه و کسانی بنور او رسند و اشیا را بنور او مشاهده کنند و کسانی جرم آتش بینند و رفع حجاب شده باشد در حق ایشان و اینها بمنزله اصحاب عین الیقین باشند در معرفت خدای تعالی و کسانی مانند «حدیده محمّده» بوصول آتش تأثیر آتش در آنها پیدا شود و اینان بمثابه ارباب حق الیقین باشند در معرفت خدا و این دو صنف اهل کشف حقیقی و ایمان عیانی و عارف ربانی باشند و اصناف سابقه مؤمنین بالغیب علی مراتبهم و عالم بالله باشند نه عارف بالله و کشف صوری تمثّل صور است بنحو جزئیّت

برای حواس خمس و منقسم شود باندازه محسوسات پنجگانه پس کشف بصری مانند رؤیت اصحاب تجرید از مرتاضین اقسام انواری را که در جای خود مشروح است یا اشکال و اشباح و سمعی که نقر فی الأسماع باشد شنیدن اصواتی است مبهمه و کلماتی است لذیذه یا اصواتی مهوله که اشعار بقهر و وعید دارد بتقریب صدور سوء ادبی از سالک و شمی چون تنشق نفحات است «ان الله فی ایام دهر کم نفحات الا فتعرضوا لها» و ذوقی مثل ما قال رسول الله (ص): «ایست عند ربی یطعمنی و یسقینی» و لمسی مثل ما قال «وضع الله کفّه بین کتفی فوجدت بردها بین یدینی» و کشف صوری از احکام تجلیات اسم سمیع و بصیر و مدرك خیر است چنانکه معنوی از احکام مظهریت اسم علیم حکیم است و اما آسانی و دشواری پس معلوم است که طریقت مرتضویه دشوار است مگر آنکه بعشق و شوق آسان گردد .

بیت

رنج ، راحت دان چو شد مطلب بزرگ

گرد گله ، طوطیای چشم گرگ

و اما اختلاف در طریقه اهل کشف پس نباید مانع راه سالک علمی و عملی شود که اختلاف همه جا هست آیا در ظاهر کلام خدا که اصدق قائلین است و در ظاهر احادیث نبویه و ولویه نیست چه جای آنکه طول

مزاوت و ممارست علوم و معارف می‌خواهد تا توفیق و توافق بیند والسلام^{۲۸} عفی عنهما فی ربيع الأول من شهر سنة الف و مائین وستة و سبعین (۱۲۷۶) من الهجرة النبویة مع تشتت البال و ضیق المجال والحمد لله علی کل حال^{۲۹}.

۱- این آقامیرزا ابوالحسن گویا پسر مرحوم فقیه علامه و اصولی نامدار سید محمد رضوی معروف به «سیدقصیر» اعلی‌الله مقامه می‌باشد که در کمالات پدر نمی‌رسد ولی از فضیلتی عصر بوده است. مرحوم سید فرزندی دیگر بنام آقامیرزا احمد داشته است که جنبه اعیانی او بر جنبه روحانیت او غلبه داشته است.

۲- یعنی این اقسام از حرکات «اینیه» بشمار می‌روند.

۳- این رساله جزء همین اثر بصورت مجموعه‌یی منتشر میشود.

۴- بسیار بعید است که این شخص بزرگ از انبیاء عظام باشد چون انبیاء در بیان معارف دچار لغزش نگردند درحالتی که اشتباهات واضح در کلمات او و امثال او بسیار وجود دارد.

۵- شیخ‌الرئیس و اتباع و اتراب او از حکمای مشاء و شیخ اشراق و اتباع او از اشراقیون قائل بفساد و فناء و بوار نفوس و قوای غیبی حیوانات شده‌اند ولی عرفای اسلامی و صدرالحکماء از حکمای الهی و اتباع او جمیع قوای غیبی انسان و حیوانات را مجرد و باقی میدانند ملاصدرا براهین عقلی و نقلی بر این مطلب اقامه نموده است. شیخ‌الرئیس هم در برخی از مواضع کتب خود در مادی بودن قوه خیال تشکیک فرموده است و ملاصدرا نکات و دقایقی را که شیخ در بیان مناقشه بر مادی بودن نموده است مشروحاً تقریر و آنرا با اصول و قواعد خود مبرهن کرده است ولی مجرد خیال با مبانی شیخ‌الرئیس سازگار نمی‌باشند.

۶- س ۲۱، ی ۲۷

- ۷- در ادعیه مأثور از اهل عصمت ۸- در ادعیه مأثوره
 ۹- س ۱۷، ی ۸۶ ۱۰- س ۶، ی ۱۸
 ۱۱- اکثر ادله‌یی که در بقای نفوس انسانی از قبیل ادراکات و غیر این دلیل بیان کرده‌اند اختصاص بنفس ناطقه ندارد و براین مطلب ملاصدرا در اسفار و مبدأ و معاد و شواهد تصریح کرده است .
 ۱۲- س ۸۱، ی ۵ ۱۳- س ۲۰، ی ۵۲ .
 ۱۴- الهیات تجرید مبحث علم حق خواجه در طی کلامی کوتاه از سهراب علم حق را به ذات قبل از خلقت و باشیاء اثبات نموده است در بین شارحان تجرید ملاعبدالرزاق بهتر از دیگران مرام خواجه را تحقیق کرده است .
 ۱۵- س ۱۶، ی ۶۸ ۱۶- س ۲۳، ی ۱۱۷ .
 ۱۷- س ۸۴، ی ۶ ۱۸- س ۹۶، ی ۸ .
 ۱۹- هذه الرواية مأثورة عن الصادق (ع) .
 ۲۰- شارح موافق و مقاصد و محقق لاهیجی تحقیقاتی مبسوط در این باب (موضوع علم کلام) دارند .
 ۲۱- س ۴، ی ۱۰
 ۲۲- من کلام علی علیه السلام ۲۳- س ۲، ی ۱۰۶
 ۲۴- س ۱۶، ی ۱۲۵ ۲۵- س ۱۶، ی ۴۳
 ۲۶- س ۱۶، ی ۷۸ ۲۷- س ۱۰۲، ی ۵، ۶، ۷
 ۲۸- عبارت نسخ همانطوری است که ملاحظه میشود ولی در يك نسخه قبل از «عفی عنهما» باین مضمون عبارتی است: «قد تم یید مؤلفه، هادی بن مهدی السبزواری..» .
 ۲۹- دوازده سال قبل از آنکه چهره بنقاب خالك مستور دارد این جوابها را به سائل داده است .
 توضیح: در ص ۱۰، سطر ۲۱ - رقم ۱۲۴۲ صحیح است .